

جلسه‌ی سیزدهم

۲	مقدمه
۲	آیات ذکر درباره ناخودآگاه انسان
۳	بررسی واژه ذکر
۳	بررسی واژه تعلیم در آیات
۴	انواع آگاهی‌های پنهان انسان
۵	مفهوم شناسی ذکر و تذکر
۵	نتیجه‌گیری از مفهوم لغوی ذکر
۶	ذکر در مقابل نسیان
۶	تفاوت علم و ذکر
۷	ذکر و حالت نفسانی انسان
۷	نکته‌ی دوم
۸	کاربردهای ذکر
۹	ذکر؛ فعل جوانحی
۹	روایات درباره ذکر
۱۰	تعمیم ذکر در قرآن
۱۱	جمع بندی مباحث ذکر
۱۱	مفهوم اصلی ذکر در قرآن
۱۲	تذکر به معنای عرفی
۱۲	ذکر به معنای آگاهی‌های اولیه
۱۳	قرآن و تذکر به موارد نامعلوم
۱۴	قرآن و تذکر به اصول و معارف
۱۵	احتمالات موجود درباره تذکر دادن به انسان

مقدمه

در زمینه‌ی ناخودآگاه به مفهوم عام این کلمه و به عبارت دیگر آگاهی‌هایی که در درون انسان مکمون و مصدور است، آیاتی را می‌توان با این مبحث مرتبط دانست و مورد بحث قرار داد، تا ببینیم از این آیات چه مباحثی در ارتباط با موضوع به معنای عام قضیه استخراج می‌شود و در جمع این‌ها چه نتایجی می‌توانیم بگیریم. تا کنون ما دو آیه را مورد بحث قرار دادیم که یکی آیه‌ی شریفه‌ی «يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْأَخْفَى» بود و یکی هم آیه‌ی حیلولة که «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» بود، که به طور فی الجمله گفتیم از هر دو آیه وجود آگاهی‌های مکمون قابل استفاده است، اما به صورت فی الجمله و کلی است.

آیات ذکر درباره ناخودآگاه انسان

سومین دلیل قرآنی که می‌توان برای همین موضوع ذکر کرد، یک آیه نیست، بلکه مجموعه‌ی آیاتی است که مربوط به تذکر و ذکر است. ما این را در مقدمه باید عرض کنیم که ذکر و مشتقات آن در آیات قرآن به طور خیلی وسیع و گسترده به کار رفته است و شاید قریب ۲۶۰ مورد ذکر به این مفهوم ذکر و غیر از مذکر و معنای دیگرش، چون دو اصل و دو معنا دارد، به مفهوم ذکری که مقابل نسیان است و یاد و یادآوری است و حدود ۲۶۰ مورد در آیات قرآن به کار رفته است و در آیاتی به این شکل آمده است که فَذَكِّرْ، در پنج شش مورد تعبیر ذَكَّرَ خطاب به پیغمبر اکرم آمده است و دستور داده شده است که یادآوری کن، و در آیاتی هم آمده است که قرآن تذکره است و از این قبیل مضامین؛ و یا به خود انسان گفته شده است که «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، «قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ»، «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ» و امثال این‌ها، آیات فراوانی وجود دارد که با مقوله و مفهوم ذکر مرتبط است و این واژه و مشتقات آن در این آیات آمده است.

بررسی واژه ذکر

استدلال اولیه و کلی در آغاز بحث این است که این ذکر با توجه به این که به معنای یادآوری است و مسبوق به علم است و در اصول اولیه فکری و اعتقادی به کار رفته است، این‌ها نشان دهنده‌ی این است که به نحوی یک آگاهی‌هایی حتی قبل از این که کسی چیزی بداند، به آن مفهوم دانسته‌ی حاضر در ذهن، این‌ها به نحوی در وجود انسان مکمون است، بدون این که از قبل هم کسی یاد داده باشد.

این آگاهی‌ها وجود دارد و با تذکر پیامبر و یا تذکر قرآن این آگاهی‌های مخفی و منتوی در ذهن و در ضمیر انسان یادآوری می‌شود و مجدداً تجدید می‌شود، اجمالاً این مفاهیم و کاربرد این آیات در اصول اعتقادی و در مبانی اولیه‌ی اسلام و دین، نشان دهنده‌ی این است که به نحوی این‌ها در مکمون انسان و ضمیر انسان وجود دارد، که این بحث با بحث فطرت هم ارتباط دارد منتهی با یک تفاوت و ویژگی که بعد بیان خواهیم کرد.

این شکل بسیار مجمل قصه است که بالاجمال اگر این آیات در آگاهی بخشیدن ابتدایی نسبت به اصول اعتقادی و مبانی دینی، اگر به کار رفته باشد، این نشان می‌دهد که این مجموعه‌ی معارف و معلومات دینی یک جایگاه ثابت و استواری در انسان دارند و بسیاری از مواقع هم مورد توجه خود انسان نیست و کار دین و قرآن این است که آن را تجدید و یادآوری کند.

بررسی واژه تعلیم در آیات

می‌دانیم که در قرآن کریم برای این معارف هم تعبیر تعلیم به کار رفته است، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، «عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، «يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، «عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»، که این تعابیر تعلیم به کار رفته است. یک بخشی از این تعابیر و آیاتی که مربوط به تعلیم است در ارتباط با علوم تکوینی و... است، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» و امثال این‌ها. یک بخش هم مربوط به امور تشریحی و دینی است مثل «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، «يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، بنا بر این که در خصوص معارف دینی باشد یا مطلق باشد.

به هر حال در هر دو حوزه‌ی معلومات تکوینی و همین طور معلومات تشریحی، تعبیر تعلیم به کار رفته است و در حوزه‌ی تشریحات علاوه بر این که تعلیم به کار رفته است، واژه‌ی تذکر و ذکر هم به کار رفته است، بنابراین آن چه که بعد توضیح خواهیم داد.

تا این جا واضح است و کسی که انس مختصری هم به آیات داشته باشد، می بیند که به پیغمبر اکرم (ص) هم تعلیم نسبت داده شده است و هم تذکر دادن و تذکیر به او نسبت داده شده است و تفاوت ابتدایی این ها هم روشن است که تعلیم شامل آگاهی بخشی ابتدایی است و ممکن است بگوییم شامل یادآوری هم می شود، اما نیاز به قرینه ای دارد و تذکیر و تذکر دادن در معنای اولیه ی آن ارتباط دارد به جایی که از قبل وجود دارد، در حال نسیان یا غفلت قرار گرفته است و به حافظه و ذاکره ی شخص برمی گرداند.

این اجمال استدلال است که نظیر آیات فطرت و آیه ی ذر که آن ها را جدا بحث می کنیم و عرض می کنیم چه تفاوتی با این آیات تذکر دارد، در این جهت مانند آن ها است، در این که گویا اشعار یا دلالتی دارد بر این که یک سری و سلسله ی از آگاهی ها در درون انسان وجود دارد که احیاناً خود انسان توجه ندارد، البته این نوع آگاهی ها، آگاهی هایی است که گرچه در بسیاری از مواقع توجهی به آن نیست یا انسان هایی به آن توجه نمی کنند اما علی الاصول می تواند به آگاهی بیاید.

انواع آگاهی های پنهان انسان

در آغاز بحث هم می گفتیم که آگاهی های پنهان به دو سه دسته تقسیم می شد:

۱. یک دسته آگاهی های پنهان است که نمی تواند در حوزه ی خود آگاهی بیاید.

۲. یک دسته آن هایی است که با دشواری می تواند در حوزه ی خود آگاهی بیاید.

۳. یک دسته هم آن هایی است که به سهولت در حوزه ی پنهان و آشکار آگاهی انسان رفت و آمد دارد، طبعاً این نوع معارفی که در حوزه ی تشریعیات، بر اساس استدلال به این آیات می شود گفت مخفی است، از آن چیزی هایی است که با سهولت یا با دشواری می تواند به حوزه ی آگاهی و توجه انسان منتقل شود.

در این جا ما قبل از این که به نکته ی اصلی قصه در این آیات برسیم که با بحث ما ربط دارد چند مطلب را به عنوان مقدمه ذکر می کنیم، در این جا ما به یک آیه ی خاصی اکتفا نمی کنیم، بلکه به گروهی و تعدادی از آیات استدلال می کنیم.

مفهوم شناسی ذکر و تذکر

اولین نکته، مفهوم شناسی ذکر و تذکر است که تقریباً در این جا اصحاب لغت تفاوت چندانی ندارند، مثلاً به عنوان نمونه از مقایسه عرض می‌کنیم که «ذکر لهُ اِصْلَان» یعنی دو پایه و اصل دارد که اصل اول مربوط به بحث «ذکر و اُنْثی و مَذکر» است. «وَالْآخِرُ ذَكَرْتُ الشَّيْءَ خِلَافَ نَسِيْتِهِ» یا «نَسِيْت» است که می‌گوید وقتی که شیئی را نسیان کردی، در حقیقت با این می‌خواهد بگوید که ذکر تعریف به ضد شده است و ذکر در مقابل نسیان است.

همچنین در مجمع البحرین و لسان هم مضامینی وجود دارد که از مفردات چیزی که در آن‌ها هم وجود دارد عرض می‌کنیم. در مفردات این طور دارد که می‌فرماید: ذکر که می‌گوییم «تَارَةً يُقَالُ وَ يُرَادُ بِهِ هَيْئَةٌ لِنَفْسِهِ بِهَا يُمَكِّنُ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَحْفَظَ مَا يَقْتَنِيهِ مِنَ الْمَعْرِفَةِ» وصف هیئت نفسانی است که ذکر را به صورت وصف از اوصاف نفسانی ذکر می‌کند، تعریف به رفتار نمی‌کند، بلکه وصف نفس است، هیئتی در نفس که «يُمَكِّنُ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَحْفَظَ مَا يَقْتَنِيهِ» هیئتی است که با آن می‌تواند آن چه را که از معارف به دست آورده است نگه دارد، بعد این را با حفظ مقایسه می‌کند و می‌گوید این مانند حفظ است منتهی تفاوتش با حفظ این است که حفظ به اعتبار احراز آن معرفت و شناخت است، حفظ می‌کند یعنی به دست می‌آورد، به چنگ می‌آورد و ذکر به اعتبار استحضارش است، وقتی که از دست می‌رود آن را بر می‌گرداند و حاضر می‌کند.

بعد آن می‌فرماید «و تَارَةً يُقَالُ لِحُضُورِ الشَّيْءِ بِالْقَلْبِ أَوْ الْقَوْلِ» این که چیزی در قلب حضور داشته باشد. این خیلی فرق نمی‌کند، گاهی ذکر را به هیئت نفسانی می‌گوید که می‌تواند چیزی را نگه دارد و گاهی می‌گوییم ذکر همان حضور خود معلوم در قلب که احیاناً قول هم است و حضور آن در قلب است. اصل مسئله به همین نکته‌ی اخیر برمی‌گردد، و طبعاً آن حالت نفسانی متأثر از این است، اصل ذکر و ذکر در حقیقت یعنی وجود آن معلوم در خودآگاهی انسان و توجه به او، این ظاهر لغت است و از لغات دیگر هم که ما استفاده کنیم.

نتیجه گیری از مفهوم لغوی ذکر

جمعاً نتیجه ای که می‌توانیم از مجموعه‌ی این لغات بگیریم این است که ذکر و ذکر همان حضور معلوم در ذهن است، نه حضور فلسفی که به معنای وجود است، بلکه حضور یعنی توجه به او، حضور فعلی، پس ذکر که می‌گویند یعنی حضور بالفعل و با توجه معلوم عندالعالم، که این معنای ذکر و ذکر است.

گاهی منتقل می‌شوند از این به آن هیئتی که این توجه را ایجاد می‌کند و این حضور به آن متقوم است، که همه‌ی این‌ها تعاریف ثانوی است و اصلش هم آن حضور بالفعل معلوم عندالعالم است، و با این نکته می‌شود بگوییم که ذکر و ذکر در مقابل نسیان و غفلت است. فرق نسیان و غفلت هم این طور است که گاهی ذهن او چیزی را از دست داده است یعنی الان نیست و باید تلاش کند تا آن را برگرداند، اما گاهی هم هست که منسی نشده است، ولی مغفول است یعنی الان هم وجود دارد منتهی توجه کامل نیست. در حقیقت آن توجه کامل این است که آن معلوم عندالعالم کاملاً حاضر و مورد توجه تام و تمام است و یک درجه که پایین‌تر بیاید مغفول می‌شود. و درجه ای که پایین‌تر بیاید منسی می‌شود.

اگر مواقعی هم چیزی از حوزه‌ی نفس به کلی محو شود یا اصلاً نیامده باشد، آن هم مجهول می‌شود. در واقع آن چه که قابلیت تعلق علم و ذکر داشته باشد، گاهی مجهول می‌شود که اصلاً نیست. گاهی منسی است ولی در شرایط نسیان قرار گرفته است و گاهی منسی هم نیست ولی مغفول است که کمی رقیق‌تر از نسیان است؛ و گاهی هم مذکور است و ذکر به او تعلق گرفته است.

ذکر در مقابل نسیان

این چهار مرتبه ای است که چیزی به لحاظ تعلق علم به او پیدا می‌کند، «رُبَمَا يَكُونُ مَجْهُولًا وَ آخِرَى مَنَسِيًّا وَ آخِرَى مَغْفُولًا وَ رَابِعَةً مُتَذَكَّرًا بِهَا» است و مذکور است، این ذکر در مقابل غفلت و نسیان و جهل است یعنی وقتی چیزی مذکور است و در ذکر انسان است یعنی هم معلوم است و هم مجهول نیست و هم منسی نیست و هم مغفول نیست.

تفاوت علم و ذکر

اما علم که گفته می‌شود طبعاً مقابل همان مجهول است، چیزی یا مجهول است و یا معلوم است، این تفاوت مذکوریت و معلومیت است، مذکور یعنی از همه‌ی آن مراحل گذشته است، مجهول نیست، منسی نیست، مغفول نیست، موجود و حاضر و کاملاً مورد توجه است، که این حالت ذکر و ذکر می‌شود. البته گاهی گفته‌اند که ذکر بیشتر آن چیز قلبی است و ذکر زبانی است و یا این که اعم است، که این مذکور است.

معلوم که می‌گوییم فقط در مقابل مجهول است و با این سازگار است که امری معلوم باشد ولی الان نسیان عارض شده باشد یا این که مورد غفلت باشد. با این دو تعریف در حقیقت علم و ذکر و علم و تذکر جایگاهش و

مقابل‌های آن‌ها روشن می‌شود و البته هر دو واژه جای این دارد که به ملاحظه‌ای و با یک عنایتی به جای دیگری به کار رود، یعنی ممکن است که تذکر به جای تعلّم به کار رود، و ذکّر به معنای علم باشد، با یک ملاحظاتی که بعد توضیح خواهیم داد.

علم یا تعلیم و تعلّم هم ممکن است به معنای تذکّر به کار رود، هر دو کاربرد این‌ها به جای دیگری و به معنایی که شامل دیگری هم شود وجود دارد و صحت اطلاق و تعبیر دارد گرچه به نحو مجاز یا با یک معونه ی زائده به کار می‌رود و در خود جهل و نسیان هم همین طور است، ممکن است بگوییم در جهل به معنای همان عدم العلم باشد ولی ممکن است گاهی جهل به معنای این که منسی یا مغفول است به کار رود که این هم صحت اطلاق دارد و در نکته‌ی مقابل ذکّر هم در نسیان و غفلت هم همین طور است، اما در معنای اولیه و حقیقی علم و ذکّر دو مفهوم دارد، وقتی علم می‌گوییم در مقابل جهل است، ذکّر هم در مقابل نسیان و غفلت است و این‌ها باهم فاصله دارند، گرچه صحت اطلاق هر کدام در یک معنای اوسع از این معنای اولیه وجود دارد که طبعاً آن نیاز به قرینه و شواهد خاص دارد. این یک مفهوم شناسی راجع به این واژه و مشتقات آن است.

ذکر و حالت نفسانی انسان

نکته‌ی دوم

همان طور که مفسرین فرموده‌اند و از آیات و روایات هم به خوبی استفاده می‌شود، گرچه معنای اولیه‌ی ذکر همان حالت قلبی و درونی و نفسانی است نه رفتاری ظاهری، اما به مناسبت این که آن یاد درونی که عمل جوانحی است با قول انسان و گفتار انسان ارتباط خیلی نزدیکی دارد، خیلی از موارد است که ذکر به معنای لسانی هم به کار می‌رود، مفهوم اولیه‌ی ذکر همان ذکر قلبی است، منتهی چون این ذکر قلبی به نحوی با ذکر زبانی ملازمه دارد یا به عبارت دیگر از این طرف ذکر زبانی بدون نوعی تذکر قلبی نمی‌شود، یک تلازم نسبی یا غالبی دارد، و چیزی که به زبان می‌آورد ولو به شکل ارتکازی باید نوعی یاد آن حاضر باشد، برخلاف چیزی که مورد نسیان قرار گرفته یا مغفول است، چیزی که در ذهن است به سادگی بر زبان جاری می‌شود و چیزی که بر زبان جاری است، به خصوص از این طرف، غالباً نوعی تذکر قلبی در او وجود دارد ولو ارتکازاً و بالاجمال.

به خاطر این ملازمه‌ی غالبه و ارتباطی که بین گفتار و شناخت و یاد انسان است، ذکر بر ذکر لسانی اطلاق شده است والا طبعاً مفهوم اصلی آن قلبی است و یک امر جوانحی است، چون در همه جا در تعاریف هم همین است

یعنی «هَيْئَةُ لِنَفْسٍ يُمَكِّنُ أَنْ يَحْفَظَ مَا يَقْتَنِيهِ» یا حضور الشیء یا خلاف نسیته که همه‌ی این‌ها مربوط به عمل جوانحی و قلبی است.

بر اساس همان قاعده که ارتباطی که بین معنای اصلی و ملازمات و مستلزمات و مقدمات پیدا می‌شود، اسباب و مسببات شیء پیدا می‌شود، از آن معنای اصلی به چیزی که با آن تلازمی دارد منتقل می‌شود که در این جا ما منتقل شده و می‌بینیم که در لغت به طور وسیعی ذکر منتقل شده است و به خصوص در کاربردهای دینی و هم خود قرآن و روایات بر ذکر لسانی هم، ذکر اطلاق شده است.

کاربردهای ذکر

به این ترتیب می‌بینیم که ذکر تا این جا سه کاربرد پیدا می‌کند :

گاهی ذکر فقط به معنای امر قلبی است که موطن اصلی معنای آن است و موضوع له اصلی است. گاهی به معنای ذکر زبانی به کار رفته است. گاهی هم در معنای جامعی به کار می‌رود که هر دو را شامل می‌شود و شمول دارد.

همه‌ی این‌ها مجاز است منتهی با تعینات بعدی یعنی در لسان متشرعه این‌ها وضع جدید پیدا کرده است و می‌تواند حقیقت شود ولی طبعاً در جایگاه اصلی لغت این‌ها مجاز است.

همه‌ی مجازات با کسرت استعمال آرام آرام وضع جدیدی پیدا می‌کند ولی در متن اولیه و اصلی طبعاً این‌ها مجازند و باید با یک قرینه ای حمل بر آن شوند؛ و لذا وقتی می‌گویند اذکروا یا ذکر یا یتذکر یا یدکرون یا ذکر همه‌ی این‌ها یعنی پیدا کردن آن حال قلبی یا ایجاد آن حال قلبی.

این که شامل مبرز آن حال قلبی هم بشود، از باب این که این گفتار مبرز آن است یا ملازم با آن است، نیاز به قرینه ای داریم، به خصوص اگر بخواهیم فقط بر این ذکر لسانی حمل کنیم، در آن صورت معنا مجازی است و قرینه می‌خواهد مثل ذکر اسم خداوند در موقع ذبح که این قرینه می‌خواهد که حمل بر آن کنیم.

گرچه البته غالباً این طور است که به ذکر زبانی هم که ذکر می‌گوییم به خاطر این است که نوعی از تذکر ولو ارتکازی و اجمالی با او است، ولی مجاز است.

یعنی با نوعی از یاد قلبی است، یعنی چیزی که بر زبان جاری می‌شود، اگر به عنوان یک فعل اختیاری و آگاهانه به آن توجه کنیم که غالباً هم این حالت را دارد، حتماً متوقف بر این است که به نوعی توجه به این مضمون و محتوا داشته است و بر زبانش جاری می‌شود. غالبی است.

ولو به نحو اجمالی و ارتکازی در ذکر او این معنا حاضر باشد، به زبان جاری نمی‌شود، این است که به نظر می‌آید غالبی است؛ و به لحاظ این ملازمه گاهی مجاز می‌شود، گاهی به لحاظ مُبرز می‌شود یعنی این که چون این مُبرز آن است از این جهت صحت اطلاق بر آن دارد.

ذکر؛ فعل جوانحی

پس اصل معنا یک فعل جوانحی است، با توضیحاتی که در مقدمه‌ی قبل دادیم و به تدریج با قرائن و علائقی که جزء علائق مجاز است، به معنای ذکر زبانی منتقل شده است، و گاهی منحصراً در این به کار می‌رود و گاهی هم در معنای جامع به شکل مجاز به کار می‌رود.

از این هم گاهی توسعه پیدا کرده است که ما به این توسعه‌ی بعدی مصداق کمتری داریم ولی بی‌مصداق نیست و آن این است که گاهی ذکر نه تنها از فعل جوانحی به فعل لسانی، قول، تعمیم پیدا کرده است بلکه گاهی به سایر افعال انسان هم تعمیم پیدا کرده است، نظیر آن چه که در شکر داریم که شکر هم این طور است و شکر لسانی را گرفته است و گاهی می‌گوید همان رفتارهایی که انجام دهد که مطابق اراده‌ی مولا است، خود آن‌ها هم شکر عملی می‌شود.

منتهی در شکر عملی ما کاربرد شکر به معنای عمل جوارحی غیر لسانی کمی بیشتر داریم و ذکر هم گاهی چنین استعمالی شده است که می‌گوید وقتی که ذکر می‌کند، ذکر را بر همان رفتارها استعمال کرده است.

روایات درباره ذکر

این در قرآن شاید وجود نداشته باشد، اما گاهی در روایات چنین چیزی وجود دارد و حتی در یک روایتی از امام صادق است که سؤال می‌کنند ذکر چیست؟ حضرت می‌فرماید که ذکر این است که در موقع معصیت خود را حفظ کند، «ذکرُ الله عندَ حلاله و حرامه» که آن را دو جور می‌شود معنا کرد: گاهی وقتی، «ذکرُ الله عندَ حلاله و حرامه» می‌گوییم در واقع می‌خواهیم بگوییم که وقتی که مواجه می‌شود، خدا را به یاد بیاورد که این همان معنای حقیقی است که قلبی است ولی یک قرائنی در همان روایت است که در واقع می‌خواهد بگوید خود آن عمل شما مصداق ذکر الله است.

این تعمیم ثانوی است که از لسان هم شمول پیدا می‌کند و شامل آن افعالی که به نحوی لازمه‌ی آن و بنیاد و پایه‌ی آن و سبب آن در واقع توجه به خداست و آن‌ها هم اطلاق شده است، که از سبب به مسبب آمده است چون این ذکر ذکرالله موجب می‌شود که این اعمال را با اراده‌ی او منطبق کند و لذا این عمل‌ها گویا مبرز ذکر شده است. همان طور که گاهی زبان مبرز آن یاد و ذکر قلبی است، گاهی عمل مبرز آن امر قلبی است و از حیث مبرزیت یا از حیث مسببیت اطلاق بر آن شده است، چون آن ذکر سبب می‌شود که هم به زبان جاری شود و هم در عمل نمود پیدا کند، با علاقه‌ی مبرزیت یا علاقه‌ی مسببیت، مجاز پیدا شده است. این هم یک مطلب است که ما در دو مرحله این شمول را شاهد هستیم.

البته در قرآن اذکروا اللهی که شامل ذکر زبانی شود، بیشتر داریم و در روایات هم تطبیق داده شده است، مثلاً می‌گوید «اذکروا الله ذکراً کثیراً» یعنی تسبیحات حضرت زهرا، که خود این ذکر زبانی را می‌گوید مصداق «اذکروا الله ذکراً کثیراً» است. اما ذکر عملی بر خلاف شکر که در قرآن مصداق‌های واضح‌تری دارد، ذکر عملی خیلی روشن نمی‌توانیم بگوییم.

در «فأسعوا الی ذکرالله» به ذهن می‌آید که ممکن است بگوییم که از حیث این که گفته شده است که ذکر الله نماز است، که افعال هم در آن است، گرچه ممکن است طور دیگر هم تعریف کنیم، ولی ممکن است بگوییم که اطلاق مجازی شده است، مثلاً ذکر بر مجموعه‌ای که غیر از اقوال و اعمال هم دارد، که این‌ها را می‌شود مصداق این آورد و در روایات کمی بیشتر است.

تعمیم ذکر در قرآن

مطلب سوم در باب ذکر این است که کلمه‌ی ذکر در قرآن گاهی هم اطلاق شده و به سبب ذکر تعمیم یافته است، در آن تعمیم دوگانه‌ی قبلی در واقع واژه‌ی ذکر به مسببات و معلولات و نتایج و مبرزات ذکر تعمیم داده شده بود، «مِنَ الْقَوْلِ أَوْ الْفِعْلِ»، اما در این نکته‌ی سوم این است که گاهی تعمیم داده شده است به اسباب مولد این ذکر در انسان‌ها، شاید در بیست سی آیه‌ی قرآن ذکر بر خود قرآن اطلاق شده است، «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ» در چند جای قرآن آمده است و مقصود قرآن کریم است.

این هم یک نوع مجاز است و در حقیقت چون این سبب و مولد آن حال نفسانی و تذکر است، به آن ذکر گفته شده است، این یک اطلاقش است که به قرآن به عنوان سبب آن گفته شده است. یک آیه هم وجود دارد که اختلاف

است و گفته شده است که بنا بر یک احتمال ذکر بر پیامبر اطلاق شده است، که آن آیه خود محل بحث است. مثل «وَأذْكُرُوا أَهْلَ الذِّكْرِ».

بنا بر این که اهل ذکر را بگوئیم که یعنی اهل پیامبر، ولی اهل ذکر یک احتمالش هم این است که ذکر یعنی همان کتب آسمانی که تناسب خود آیه هم اهل ذکر همان اصحاب آن کتاب قبلی هستند و معنای اولیهی آیه این است و بعد در روایات تعمیم داده شده است.

این هم به هر حال اطلاق ذکر بر آن عوامل موجب ذکر به خصوص کتاب‌های آسمانی و بالاخص قرآن که استعمال واسع و شایعی دارد و احیاناً بر پیغمبر اکرم هم اطلاق شده است. به هر حال این هم یک نکته‌ی دیگر است که هم تعمیم از ناحیهی مسبب آمده است و هم از ناحیهی سبب آمده است و هسته‌ی اصلی معنا هم روشن شد.

جمع بندی مباحث ذکر

مجموعه‌ی این سه نکته‌ای که تا به حال گفتیم در واقع دید جامعی به ما می‌دهد، از جهت این که هسته‌ی اصلی معنای ذکر همان حال قلبی و جوانحی است و مقابل‌های آن هم روشن شد و رابطه‌ی آن نیز با علم روشن شد و تعمیمات مجازی هم که از ناحیهی مسبب به سمت ذکر لسانی و عملی می‌رود و از ناحیهی سبب به سمت کتاب و قرآن و کتب آسمانی و پیامبر اسلام و ائمه می‌رود، از این طرف هم اطلاق داریم که یک مقدار در قرآن است، در روایات دامنه‌ی توسعه یافته‌ی مفهوم ذکر به سمت اسباب مولد که انبیاء و اولیای الهی باشند و کتب و قرآن و احادیث باشد و از آن طرف هم ذکر قولی و لسانی این تعمیم‌های مجازی آن شکلی هم ما در روایات داریم. علم خودش یک پدیدار است و توجه در واقع یک پدیده‌ی زائد بر آن است، که این معنا را می‌شود گفت.

مفهوم اصلی ذکر در قرآن

این هم نکته‌ی سوم است که توسعه‌ی معنایی این را نشان می‌دهد و تقریباً با این توسعه‌ی معنایی از ناحیهی اسباب و مسبباتش همه‌ی این ۲۶۰ کاربرد قرآنی را می‌شود در این منظومه‌ی معنایی جا داد. البته این اطلاق ذکر بر این‌ها به صورت مجازی بود اما تذکره و مذکر معمولاً بر قرآن اطلاق شده است.

البته تذکره‌ای که بر قرآن اطلاق می‌شود، مصدر به معنای اسم فاعل است، یا برای مبالغه است یا مصدر به معنای اسم فاعل است که «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ»، یعنی مذکر است، حال مبالغه‌آ آمده یا این که صیغه هم به معنای اسم فاعل

است. در مورد پیغمبر تعبیر ذکر اختلافی است که در قرآن آمده است یا نه، تذکره و... هم نیامده است، اما مذکر آمده است مثلاً «إِنَّ أَنْتَ أَلَّا مُذَكَّرٌ» و به صورت ذکر هم که خطاب به پیغمبر در هفت هشت مورد آمده است. تذکر هم به انسان نسبت داده شده است و در آیات متعدد قرآن کریم آمده است. این هم استعمالاتی که واژه های مشتق در ابواب ثلاثی مزید وجود دارد.

تذکر به معنای عرفی

نکته‌ی بعدی این است که این ذکری که در قرآن آمده است، طبعاً موارد زیادی دارد که «ذکرهم بِأَيِّامِ اللَّهِ»، «أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ» و امثال این‌ها که توجه دادن به چیزهایی است که احیاناً قبل از آن هم معلوم بوده است و تذکر دادن در واقع یادآوری مجدد به همان معنای عرفی و متعارف است که این یک کاربرد ذکر در قرآن است که الان ما با این کار نداریم و در تعلیم و تربیت هم گفته می‌شود یکی از روش‌های تربیتی تذکر دادن و یادآوری کردن است، در مقابل اعطای بینش، به این معنا است، که این دو، روش‌های عام تربیتی است که یکی اعطای بینش است که شناخت می‌دهد، و یکی هم یادآوری است یعنی چیزی که می‌داند ولی مورد غفلت یا مورد نسیان قرار گرفته است، آن را از غفلت و نسیان بیرون آورد. اعطای بینش یعنی این که او را از جهل بیرون آورد.

تذکر دادن و یادآوری روش دیگری است یعنی او را از غفلت و نسیان بیرون آورد، نسبت به چیزهایی که قبلاً می‌دانسته است و توجه و آگاهی داشته است اما حجاب نسیان یا غفلت آن را از ذهن او و دنیای درون او غایب کرده است، می‌گوید این را از غیبوبه بیرون آور، تعلیم بده و اعطای بینش کن و این آگاهی و بینش را به وجود بیاور، که این هم روشی است که یعنی او را از غفلت و نسیان بیرون بیاور. در خیلی از جاهای قرآن هم وقتی که می‌گوید ذکر یا يَتَذَكَّرُ یعنی چیزهایی است که می‌دانسته است ولی الان از یادش رفته است و یادش می‌آورد.

ذکر به معنای آگاهی‌های اولیه

اما سؤال اصلی این است که آیا ذکر در قرآن به معنای همان آگاهی‌های اولیه و نخستینی که پیامبران می‌دهند، به این معنا هم به کار رفته است یا خیر؟

مواردی از این آیات، ذکر مخصوص این قسم اولی است که عرض کردیم یا حداقل آن را شامل می‌شود که چیزهایی است که می‌دانسته و یادآوری می‌کند و به این معنا یک روش تربیتی است که در کنار اعطای بینش به

همان مفهوم متعارف به کار می‌رود. بینش بده یا این که چیزی که بینش داشته و توجه داشته است به او یادآوری کن، که این کاربرد در قرآن وجود دارد.

اما در جایی که کسی معتقد نیست و اصلاً این علم را ندارد و یا حتی علم به خلافتش دارد و باور ندارد ولی پیامبر و قرآن می‌آید و یک هادی می‌آید و به او یاد می‌دهد و او را به توحید و معاد و اصول اعتقادی توجه می‌دهد، این یاد دادن ابتدایی است. تذکرها با واژه‌ی تذکر در قرآن به این معنا به کار رفته است یا نرفته است؟ یعنی یک شناخت‌هایی که نسبت به اصول اساسی دین داده می‌شود و اصولی که در حوزه‌ی خودآگاه او نبوده است، آن معنای اول تذکر دادن به معنای آن روش تربیتی به مفهوم متعارفش که در تعلیم و تربیت گفته می‌شود، این است که چیزی که در حوزه‌ی آگاهی و خودآگاهی او بوده است به او یادآوری می‌کند، که این را در موارد زیادی هم در قرآن داریم و منطبق بر همان اصطلاح تذکر دادن است و روش متعارف تربیتی است.

قرآن و تذکر به موارد نامعلوم

اما آیا در مورد آن چیزهایی که نمی‌دانسته است، در آن مورد هم تذکر دادن و ذکر و امثال این‌ها به کار رفته است یا خیر؟ یعنی یاد دادن ابتدایی، به این هم گفته شده است که تذکر بده یا نه؟ که اگر گفته شده باشد باید ببینیم مجاز است یا حقیقت است و احتمالاتی که بیان شد.

به نظر می‌آید ما در مواردی از آیات قرآن ذکر و تذکر دادن منسوب به آن عاملی که یادآوری می‌کند یا آن کسی که متذکر است، استعمال شده در مواردی که شناخت آغازین است، یعنی چیزی نیست که در حوزه‌ی خودآگاهی او وجود داشته و غائب شده است و می‌خواهد برگرداند، بلکه به طور ابتدایی تعلیم ابتدایی هم تذکر نامیده شده است و بر آن اطلاق شده است.

به عنوان نمونه مثلاً در سوره‌ی اعلی که می‌فرماید: «سَنَقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يُخْفَى، وَ نُسِرُّكَ لِلْيُسْرَى، فَذَكَرْ إِنَّ نَفْعَتِ الذُّكْرِى» که این آیات بعضی‌ها می‌گویند مکی است و بعضی می‌گویند بخشی مکی و بخشی مدنی است و در هر حال اطلاق «فَذَكَرْ إِنَّ نَفْعَتِ الذُّكْرِى» شامل اصول اولیه‌ی اعتقادی مثل توحید و... می‌شود و بعید است که ما بگوییم که فقط می‌خواهد یادآوری‌های ثانوی را بگوید، بلکه ظاهراً شامل یادآوری‌های نخستین نسبت به پایه‌های اعتقادی هم می‌شود، چیزی که ممکن است طرف اصلاً به آن توجه نداشته است که اطلاقش بعید نیست که آن را بگیرد. یا در سوره‌ی طه آیه‌ی ۴۴ می‌فرماید که: «فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» یعنی وقتی به سراغ فرعون می‌رود دارد که «فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» که بعید

نیست که بگوییم شامل آن آگاهی دادن اولیه هم می‌شود، یعنی چیزی که او اصلاً علم به آن نداشته و جاهل به آن است، می‌رود تا یادش دهد.

البته در این ممکن است کسی بگوید که او در شرایطی بوده است که می‌فهمیده و می‌دانسته است ولی موانع نمی‌گذاشت تا به آن توجه کند. یا در سوره‌ی نحل می‌فرماید «أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَلِيمٍ بَلَدِكُمْ» یا در سوره‌ی النمل / ۶۲ وقتی که او را ارجاع به توحید و خداشناسی می‌دهد، می‌گوید «قَلِيلٌ مَّا تَذَكَّرُونَ» با این که امر واضحی است ولی شما کمتر تذکر پیدا می‌کنید. «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» اولین خطابی که پیامبری می‌آید «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ» است و بعد هم می‌فرماید: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ». «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» و نظائر این از آیاتی که حداقل اطلاقش ممکن است این را بگیرد؛ و آیات دیگری هم وجود دارد که نمی‌شود بگوییم شامل آن تعلیم اولیه نمی‌شود.

قرآن و تذکر به اصول و معارف

در این جا اگر بگوییم این اطلاق وجود دارد در این صورت سؤال بعدی مطرح می‌شود که به بحث اصلی نزدیک می‌شویم و می‌خواهیم این را سؤال کنیم که اگر در قرآن در مواردی تذکر دادن، چه خطاب به پیغمبر باشد و چه وصفی برای قرآن باشد، به کار رفته باشد، در مورد آگاهی بخشی ابتدایی نسبت به اصول و معارف اعتقادی، این در مقوله‌ی آن روش معروف و متعارف تربیتی تذکر دادن نیست، بلکه به معنای این است که یادش بدهد، این به کار رفته است یا نرفته است که این یک سؤال است و سؤال دوم این است که اگر به کار رفته باشد در آن صورت این را چگونه معنا می‌کنید؟

گرچه ما هر دو سؤال را یک بار دیگر هم بعد از این که مرور می‌کنیم برمی‌گردیم، اما به سؤال اول این طور پاسخ دادیم که مواردی وجود دارد که به اطلاق یا بلکه به طور خاص تصریح به اطلاق در آن است که شامل آگاهی بخشی‌های ابتدایی می‌شود که این را مفروض می‌گیریم. نسبت به سؤال دوم این است که اگر به کار رفته باشد یعنی بگوییم این «ذکر»ها مثل «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» است، یعنی یادش می‌دهد، ابتدایی یادش می‌دهد، این چه احتمالاتی در بابش وجود دارد؟

در این جا می‌گوییم که چند احتمال در این جا وجود دارد: اول این که اگر ذکر و تذکر دادن در آگاهی بخشی ابتدایی به کار رفته باشد که بعید نیست، سؤال می‌شود که با توجه به آن لغت شناسی و مفهوم شناسی که کردیم، این

چگونه در این معنا به کار رفته است؟ چون اگر ما باشیم و معنای حقیقی، تذکر دادن و ایجاد ذکر به معنای این است که چیزی بوده است و غائب شده و آن را برمی گرداند، مقابل غفلت و نسیان است، اگر این معنای حقیقی است، چگونه می شود در آگاهی بخشی ابتدایی به کار رود یعنی در ارائه‌ی آغازین معارف اعتقادی ما بگوییم ذکر، این چگونه می شود؟

احتمالات موجود درباره تذکر دادن به انسان

در پاسخ این سؤال می شود چند احتمال داد :

احتمال اول این است که ما پایبند به اصالت الحقیقة باشیم و بگوییم معنای تذکر دادن جایی است که چیزی در خزینه‌ی معلومات شخص وجود دارد و او تجدید و بازسازی می کند، اصالت الحقیقة می گوید باید ذکر را بر این معنا حمل کرد، اگر ما پای این اصالت الحقیقة بایستیم در آن صورت احتمال اول این است که باید حتماً این معارف اعتقادی در درون انسان وجود داشته باشد یعنی به شکلی در ناخودآگاه انسان و در حوزه‌ی معلومات انسان ولو به شکل مجمل و ناخودآگاه باید وجود داشته باشد.

اما این که چگونه این در ذهن انسان حضور دارد یعنی واقعاً این معلوم وجود داشته باشد، این ملازمه‌ی با بحث عالم ذر و نظریه‌ی استذکار افلاطون و... نیست، بلکه این با یکی از این دو حالت جمع می شود، یکی این که بگوییم در نهاد انسان به طور بالفعل و کاملاً متعین این آگاهی به خدا و احیاناً معاد و این اصول اعتقادی وجود داشته و از قبل این عالم همراه با او بوده است.

ذکر و اصالة الحقیقة

یا این که لازم نیست قبل از این عالم باشد بلکه بعد از این که در این دنیا آمد، دستگاه وجودی انسان طوری آفریده شده است که قبل از این که کسی با او حرفی بزند، خودش در او این علم پدید می آید و این شناخت در انسان پیدا می شود، اگر یکی از این دو مسئله را بگوییم در آن صورت با حمل این تذکر بر اصالة الحقیقة سازگار است یعنی می گوییم ذکر هم در تذکر دهی‌ها و یادآوری‌های پسین و مجدد عادی و ظاهری به کار رفته است که یک روش تربیتی است.

در یادآوری‌ها نسبت به علمی که حالت ناخودآگاه دارد، این مواردی علوم مکنون در وجود انسان است که با پیام پیامبر و فعالیت پیامبر یا نزول قرآن یا یک هادی که هدایت گر و مربی است، همین است که موجود است و

همین را یادآوری می‌کند، منتهی موجودیت این یا قبل از این عالم است و این که روح قبل از این عالم بوده است، همین روح در این جا به همین شکل است و این علوم را هم داشته است و این جا که آمده از یادش رفته است و نظریه‌ی استذکار، یا این که این قدر هم لازم نیست این نظریه را بگوییم، می‌گوییم وقتی در این دنیا آمد، به یک حدی از توانایی‌ها که می‌رسد، این دستگاه شناختی بشر طوری است که خود او، بدون این که از بیرون چیزی القا شود، این آگاهی را پیدا می‌کند و بالفعل است منتهی نمی‌گذارد بروز در ذکر پیدا کند و تذکر این را بارزش می‌کند. این احتمال اول است که با حمل این معنای حقیقی سازگار است. این احتمال با یک صعوبت و اشکالی مواجه است که باید آن را جواب داد و احتمالات دیگری هم وجود دارد که جلسه‌ی آینده عرض خواهیم کرد.